درمکتب امام

ما گرفتار روشنفکرها هستیم

ما از سرنیزه‌ها و مسلسل‌ها و اینها فارغ شدیم، سر قلم‌ها حالا بر ضد ماست. قلم‌ها به جای نیزه‌ها آمده است! مقاله‌ها به جای مسلسل‌ها، حالا به روی اسلام بسته شده است. الان ما گرفتار سرنیزه نیستیم، ما گرفتار قلم هستیم، اهل قلم؛ ما گرفتار روشنفکرها هستیم. ما گرفتار آزادیخواه‌ها هستیم که آزادی را نمی‌دانند چی است! یعنی چه آزادی؟ ما الان گرفتار اینها هستیم و من امیدوارم که بیدار بشوند- یک‌وقت ملت ما- یک‌وقت آزادیخواه‌های ما هم بیدار بشوند؛ از این غربی بودن بیرون بیایند؛ توجه بکنند به خودشان؛ خودشان را مستقل قرار بدهند. یک‌وقت از اسلام به همه جا چیز صادر می‌شد، فرهنگ صادر می‌شد؛ حالا ما همه چیزمان باید تبع باشد.

صحیفه امام؛ ج۸؛ ص۲۶ | قم؛ ۹ خرداد ۱۳۵۸

مقاله وارده

شرمتان باد...

سید ابوالحسن موسوی طباطبایی

واژه‌ها کافی نیست: بحران... فاجعه انسانی... جنایت جنگی... نقض قوانین بین‌المللی... نه، هیچ کدام رسا نیستند. هیچ یک عمق مصیبت را نشان نمی‌دهد. و از طرفی برخی کلمات شبیه شوخی و طنز و در واقع استهزا و ریشخند به انسان‌ها هستند: حقوق بشر، دموکراسی، نهادهای بین‌المللی، سازمان ملل، فائو(سازمان خواروبار و کشاورزی سازمان ملل)، wfp (برنامه جهانی غذا).

دنیا در حال نظاره کردن نابودی یک ملت است. مانند تماشای یک مسابقه فوتبال. یا نه! در مسابقه فوتبال احساسات و شور و هیجان جاری است. تماشاگر گاه آشفته و عصبی می‌شود، بالا و پایین می‌پرد، هیجان و غصه خود را بروز می‌دهد و گاه نعره می‌کشد. اما این‌جا سکوت است و دیگر هیچ! گویی به تماشای غروبی دلگیر نشسته‌اند. صدایی بلند نمی‌شود. اعتراضی شنیده نمی‌شود، فریادی برنمی‌خیزد. انگار جهان را خاکستر مرگ پوشیده است.ای مرگ بر چنین اصول دیپلماسی که تنها برای بیانیه دادن یا تقاضای خویشتنداری کردن کاربرد دارد.

اینک این غزه است که در برابر چشمان بی‌تفاوت و گاه فروبسته جهانیان به خاموشی می‌گراید. صدای ضعیفش به انتها رسیده و گلوی خشکیده‌اش فریادی در حنجره ندارد. گل‌های غزه پس از شکفتن پرپر می‌شوند و حیات دنیا را حتی ساعتی درک نمی‌کنند. غزه بین دوراهی قرار دارد: مرگ بر اثر گرسنگی یا کشته شدن برای به دست آوردن لقمه‌ای نان! در غزه زندگی به شکل فجیعی در حال مردن است. مرگ و زندگی در یک پیکر و بدون هیچ مرزی شیوع دارد. فجایع انسانی بی‌سابقه‌ای در بزرگ‌ترین زندان روی زمین در حال وقوع است.

در چنین دنیای ننگینی، جانوران، درندگان و وحوش بر جهان بشریت شرف و برتری دارند. آنان طبق غریزه سُبعیت، هنگام گرسنگی به اندازه نیاز خود شکار می‌کنند و پس از سیر شدن، بقیه طعمه را برای دیگر حیوانات وامی‌گذارند. در فیلمی مستند از حیات وحش، چند شیر به حیوانی حمله کردند و او را بر زمین انداختند. حیوان بیچاره که از حیات خود مأیوس شده بود، تسلیم درندگان گردید. اما شیران خیلی زود دریافتند که این حیوان حامله است و بچه‌ای در شکم دارد. لذا با برپایی جنگی ساختگی بین خودشان، فرصتی ایجاد کردند تا آن حیوان بگریزد و جان خود را نجات دهد. آری درندگان هم بین خود شفقت دارند و به حیوان حامله ترحم می‌کنند.

امروزه جامعه بشریت، منحط‌ترین روزگار خویش را سپری می‌کند. جهان به سرعت در حال تبدیل به گورستان سرد و خاموشی است که نشانه‌های حیات انسانی خود را از دست می‌دهد. وجدان، شرافت و نوع‌دوستی، واژه‌هایی هستند که اعتبار و حتی موجودیتشان به فراموشی سپرده می‌شود. در این دوره شگفت‌انگیز، اگر نبود فریاد حق طلبی که از سرزمین ایران عزیز در همه جهان طنین افکنده، هیچ صدایی از جایی برنمی‌خاست.

امام عزیز در نیم قرن پیش فرمود: «تمام گرفتاری‌های ما از آمریکاست. تمام گرفتاری‌های ما از اسرائیل است. اسرائیل هم از آمریکاست.» هوش وافر، درک تامّ از جهان و فهم گسترده سیاسی، امام را به شناخت عمیقی از آمریکا که خود شیطان بزرگش می‌خواند، رسانیده بود. امام تداوم حیات ننگین اسرائیل را در گرو حمایت همه‌جانبه آمریکا می‌دانست و این رژیم جعلی را فرزند نامشروع آمریکا می‌خواند. به راستی امام پرده از چهره کریه آمریکا برداشت و واقعیت این عربده‌کش و سردمدارِ اراذل و اوباش را به جهانیان معرفی کرد.

آمریکا هیچ اهمیتی نمی‌دهد که در مسیر حاکمیت و توسعه سلطه ننگین وی، میلیون‌ها انسان بیگناه کشته و قربانی شوند. اساسا ماهیت شیطان بزرگ، چیزی جز جنگ طلبی و تصرف کشورها و پشتیبانی از جنایت نیست. کشتار یکصد میلیون بومیان سرخپوست آمریکایی در طول سال‌ها، برانگیختن آتش فتنه و کودتا در چهار سوی جهان، جنایت در ژاپن، ویتنام، افغانستان، عراق، ایران و دیگر کشورها و کشتار میلیون‌ها مردم بیگناهِ این کشورها، آمریکا را در صدر تبهکاران بین‌المللی قرار داده است. جیمی کارتر رئیس‌جمهور پیشین آمریکا اعتراف کرد که این کشور تنها ۱۶ سال از عمر خود را بدون جنگ سپری کرده است! آیا هیچ تعبیری توانایی بیان عمق جنایات آمریکا را دارد؟

ایالات متحده با چنین پیشینه‌ای، چگونه شایستگی دارد که از امنیت و آزادی و کرامت بشری سخن بگوید. او موجودی است فراتر از هر خباثت و شرارت. آمریکا استاد ابلیس، پرورنده شیاطین و مربی اشرار است. هرکجا ترور، جنگ، کودتا و خباثتی ظهور یابد، روح پلید شیطان بزرگ در آنجا حاضر است. حضیض درکات آمریکا تا به آنجاست که اسرائیل با همه وحشیگری و آدمخواری که در سرشت خود دارد، تنها سیئه‌ای(گناهی کوچک) از سیئات آمریکاست و اسرائیل با چنین حجم از ددمنشی، وحشی‌گری و صفات اهریمنی، چیزی بیش از یک نوآموز دبستان آن شیطان بزرگ نیست. چنین خون‌آشامی بی‌اذن او آب نمی‌آشامد!

آن هنگام که در سال ۲۰۲۱ قطعنامه‌ای تحت عنوان «حق غذا» برای جامعه بشریت و حمایت از گرسنگان، در سازمان ملل به رأی گذاشته شد، دو مخالف داشت: آمریکا و اسرائیل! آری انحطاط این دو رژیم وحشی بدانجا رسیده که غذا را حق انسان‌های روی زمین نمی‌دانند، بلکه بالعکس گرسنگی و قحطی را سلاحی می‌دانند برای کشتار جوامع یا در مرحله دوم برای زیر فشار قرار دادن انسان‌ها به منظور تسلیم شدن در برابر خواسته‌های ضد بشری آنان.

رژیم سفاک و کودک کش اینک اقدام به حذف یک ملت کرده است. نتانیاهو این سگ زنجیری ترامپ مردم مظلوم غزه را در محاصره تهدید و آتش و گرسنگی قرار داده است. غزه گرسنه است. حتی دریغ از یک وعده غذا. در غزه لقمه‌ای نان به بهای جان است. کودکان که جز پوستی بر استخوان برایشان نمانده در برابر دیدگان پدر و مادر جان می‌سپارند. غزه را دیری است فاجعه‌ای انسانی فرا گرفته و دنیای آلوده و کثیف غرب بدون هیچ دغدغه‌ای، در سکوتی مرگبار فرو رفته است. با این وجود به کوری چشم صهیونیسم، غزه زنده است چون مقاومت، حیات و نشاط دارد.

هان ای کشورهای عربی،ای دولت‌های اروپایی،ای حکومت‌های سرسپرده، ای موجودات پوست‌اندازی کرده از صفات انسانی!... یا أشباهَ الرّجالِ وَ لا رِجالَ! ننگتان باد که اگر کوچک‌ترین نسبتی با عالم انسانی داشتید اینچنین، بی‌تفاوت و سرد بر فاجعه غزه، چشم نمی‌بستید و اگر سلولی در وجودتان از انسانیت بهره‌ای داشت، مردم مظلوم غزه را دردمند و محروم رها نمی‌ساختید. اما افسوس...

ای آزادگان جهان،ای ملت‌های شرافتمند،ای نوع‌دوستان،ای که مظلومیت غزه آسایش و آرامتان را ربوده است. باید فریاد استغاثه بلند کنید و صدای غزه خاموش شوید. غزه ویران، غزه اسیر و زندانی، غزه سوخته، غزه مظلوم، غزه فراموش شده، غزه غریقِ انواع بلا، غزه گرسنه، غزه تشنه، غزه محک انسانیت را دریابید.

اما نفرین بر شیطان بزرگ آمریکا. این جرثومه فتنه و تجاوز و ظلم. این تجسم قتل و ترور و شقاوت و این نمرود استکبار و کفر.

و هلاکت و نیستی بر اسرائیل. آن شر مطلق و رژیم منحوس کودک‌کش.

و لعنت بر دولت‌های عرب که نه تعصب انسانی در وجودشان یافت می‌شود و نه غیرت نژادی!

و نفرین بر حاکمان اروپا. این غارتگران ثروت ملت‌ها و کراواتی‌های نخود مغز و پیراسته از شرف و عزت و مجد و وارسته از اعتبار و آبرو.

ایران پس از جنگ چگونه قوی‌تر شد؟

بیانیه ۳۱۳ استاد دانشگاه درباره فتوحات ایران در جنگ ۱۲ روزه

۳۱۳ تن از اساتید دانشگاه با صدور بیانیه‌ای درباره فتوحات جنگ ۱۲روزه ضمن اشاره به استیصال رژیم صهیونی و آمریکا بر تداوم مقاومت تاکید کردند.

در این بیانیه تأکید شده است: ما در زمانهٔ «پیچ تاریخی» و «افول تمدّن غربی» و «شرقی‌شدن قدرتِ جهانی» و «تولّد ایران قوّی» قرار داریم و اینک جامعه، بیش از همیشه، مهیا و خواهان حرکتِ جهشی به سوی آرمان‌های اصیل انقلاب و رقم‌زدن طرح ایرانی-اسلامی برای پیشرفت مستقل و درون‌زا است.

متن این بیانیه بدین شرح است:

جنگ تحمیلیِ اخیر، با استیصال و درماندگی رژیم صهیونی و آمریکا، پایان یافت و هرچند نمی‌توان دربارهٔ آیندهٔ نزدیک، نظر قطعی داد و نباید از خدعه‌گریِ و عهدشکنیِ دشمن وحشی غفلت ورزید و به سخنش اعتماد کرد، اما دست‌کم می‌توان در این فاصله، به دیدهٔ تأمّل و تعمّق، به آنچه‌که بر ما گذشت، نگریست و پاره‌ای گفته‌ها و نکته‌های تحلیلی را به کارگزاران حاکمیّتی و کنشگران معرفتیِ عرصهٔ عمومی و همچنین مردم شریف و شجاع ایرانِ اسلامی عرضه کرد. بر این اساس، شمه‌ای از دریافت‌ها و برداشت‌های خویش را از متن و حاشیهٔ این جنگ در سه بخش «ریشه‌ها و هدف‌ها»، «فتوحات و آفات»، و «راهکارها و تدبیرها» در میان می‌گذاریم.

دربارهٔ «ریشه‌ها و هدف‌های این جنگ» باید گفت:

هدف مشترک رژیم صهیونی و آمریکا از جنگ، «براندازی یکبارهٔ جمهوری اسلامی ایران» و آن‌گاه، «تجزیهٔ ایران» بود، و نه‌فقط انهدام زیرساخت‌های هسته‌ای و موشکی. می‌خواستند در کمتر از یک هفته، مُهر خاتمه بر پروندهٔ حیات انقلاب اسلامی بکوبند و این «مانعِ تمدّنی» را غافلگیرانه و هوشمندانه، برای همیشه از سر راه خویش بردارند. طرح این جنگ، طرح «فروپاشی سیاسی» و «بنیان‌برافکنی ساختاری» بود و هرگز، محدود به جزئیّات نبود. اینک همگان می‌دانند که برجام هسته‌ای و برجام‌های موشکی و منطقه‌ای، بهانه‌ایَ برای برچیدن اساس و کیانِ انقلاب اسلامی ایران بود، اما این هدف نهفته، نیازمند چنین مقدّماتی بود. ابتدا باید ایران از عناصر قدرت، تهی و تخلیه شود، تا آن‌گاه، هم انقلاب اسلامی از میان برداشته شود و هم ایران، خُرد و تکه‌تکه گردد. طاغوت‌های عالَم تجدّد غربی، هرگز به کمتر از این راضی نخواهند شد، اما چون دستیابی ناگهانی به این غایت، دشوار و حتّی ناممکن بود، می‌باید گام‌هایی را برای «رقیق‌سازی قدرت ایران» و زدودنِ بضاعت متقابل آن بردارند. ازآنجاکه چانه‌زنی‌های سیاسی در قالَب روندها و دوره‌های مذاکره، به سرانجام نرسید، زمام این امر به رژیم صهیونی واگذار شد تا در لحظه و به‌صورت دیوانه‌وار و وحشیانه، طومار حیات انقلاب را درهم بپیچد. جنگ تحمیلیِ اخیر، معنایی جز یک «منازعهٔ تمدّنی و هویّتی» ندارد. ازاین‌رو، باید از نگاه‌های تقلیل‌گرایانه و سطحی، دوری گزید و واقعیّت‌ها را آن‌گونه که هستند، تفسیر کرد.

این تجربه نشان داد که میان آمریکا و رژیم صهیونی، تقسیم‌کار صورت گرفته و میان این دو، هیچ شکاف و اختلافی وجود ندارد و آمریکا نیز هیچ سیاستی را در منطقهٔ غرب‌آسیا در پیش نخواهد گرفت که بدون هماهنگی با این رژیم و در جهت مخالف منافع آن باشد.

دوگانگی‌ای که روشنفکرانِ سکولارِ داخلی از آن سخن می‌گفتند، موهوم و خیالی بود و واقعیّت، آشکار ساخت که رژیم صهیونی، یکی از نمودها و صورت‌ها عینیِ تمدّن غربی است و این تمدّن و دولت‌هایش، از حمایت این رژیم دست نمی‌کشد. این دو را باید هم‌کاسه و هم‌پیاله دانست و به خط تفکیکِ میان آنها پایان داد. آمریکا، از یک طرف بر مذاکره اصرار می‌ورزد و از طرف دیگر، هم از تهاجم نظامی رژیم صهیونی حمایت می‌کند و هم پس از مشاهدهٔ شکست این رژیم، «دیپلماسیِ تزویر» را کنار می‌نهد و آشکارا به ایران حمله می‌کند. پس نمی‌توان به بهانهٔ پرهیز از جنگ، به میز مذاکرهٔ آمریکا رو آورد. جنگ اخیر، برخاسته از اعتماد به میز مذاکره بود؛ درحالی‌که در پشت‌صحنه، بازی دیگری طرّاحی شده بود.

ایرانیان، با انگیزهٔ هویّتی و اندیشه‌های معنایی خویش، در برابر جنگ‌افروزی ایستادند و مقاومتِ اجتماعی و حماسهٔ ملّی‌شان، ماهیّت عمیقِ دینی و معنوی داشت. ایران، یک واحد اجتماعیِ سکولار نیست، بلکه دست‌کم، تاریخ چهارده قرنیِ درخشان و متقنِ دورهٔ ایرانِ پس از اسلام، به‌روشنی نشان می‌دهد که جامعهٔ ایرانی در همهٔ ساحت‌ها و لایه‌های زندگی فردی و اجتماعی‌اش، آمیخته و یکی‌شده با آیین اسلام است و میان روح اسلامی و کالبد ایرانی، اُنس تاریخی و ریشه‌دار شکل گرفته است. ایران، بدون این روح و معنا و حقیقت، همچون یک کالبد و قالبِ بی‌جان و بی‌ریشه است؛ درحالی‌که آن افق معنایی قدسی، ایران و ایرانیان را هویّت متمایز بخشیده و آنها را از هضم و مستحیل شدن در برابر تمدّن غربی، مصون و محفوظ نگاه داشته است. روشنفکرانِ لیبرالی که روایت سکولار از ایران ارائه می‌کنند، از خواسته‌ها و آرزوهای خویش سخن می‌گویند، نه از واقعیّت‌های مستمر و عیانِ جامعهٔ ایران. در این جنگ، آشکار شد که جامعهٔ ایران، نسبتِ مؤمنانه» و «ربط باطنی» با انقلاب و نظام دارد و رهبرِ معظّم انقلاب را، «پدر معنوی» و «سرچشمهٔ هویّتیِ» خویش می‌شمارد. در این لحظه‌های دشوار، باطن و عمقِ جامعه، تعلّقات و دلبستگی‌های خود را نشان می‌دهد و جامعهٔ ایران نیز نشان داد که در امتداد کج‌روایت‌های روشنفکریِ سکولار قرار ندارد و با هویّت اسلامی و انقلابی‌اش، وداع نکرده است. این حس شرافت و عزّت و هیبتی که اکنون در متن جامعهٔ ایران شکل گرفته، حاصل مقاومت جانانه و جوانمردانهٔ انقلاب در برابر تهاجمِ بیگانه است و این فتح باشکوه را باید به حساب عالَم انقلاب و کنشگریِ هوشمندانهٔ رهبر حکیم آن نوشت.

دربارهٔ «فتوحات و آفات» نظر ما بر این است که:

در این جنگ، به طرزی اعجاب‌آور، مایه و پایه‌ای گرانسنگ برای بازتولید و ترمیم «سرمایهٔ اجتماعی» فراهم شد و شکاف‌های تحمیلی و بیگانه‌ساخته، برچیده شدند و جامعهٔ مسلمان ایران، یکدست و همگون گردید.

در دفاع مقدّسِ هشت‌ساله نیز چنین وضعی در عمقِ جامعهٔ ایران پدید آمد و این جنگ، به یکی از عظیم‌ترینِ ثروت‌های فرهنگیِ تاریخِ پساانقلاب تبدیل شد. اینک نیز باید چنین برداشتیِ از جنگ داشت و بضاعت‌ها و ظرفیّت‌های فرهنگی و سیاسیِ متولّد شده در این برهه را برای تثبیت و تحکیمِ «هویّت اسلامی و انقلابی» در جامعهٔ ایران به‌کار گرفت. در مقابل، نیروهای دگراندیش و لیبرال می‌کوشند با عرضهٔ تفسیرهای سکولار از واقعیّت اجتماعی، جنگ را به نیروی پیشران و محرّک لیبرالیسم در جامعهٔ ایران تبدیل کنند و حاکمیّت را به‌سوی «آرمان‌زدایی» و «هویّت‌زدایی» سوق بدهند. این روایت وارونه، یک چالش چندده‌ای است و این‌بار نیز از حاشیهٔ خوانش متجدّدانه از جنگ برخاسته و می‌خواهد باطن جامعهٔ ایران را ببلعد.

به دلیل سازوکارهای ناصواب دولتی در دههٔ نود، اعتماد سیاسی و امید اجتماعی در جامعهٔ ایران، رقیق و ضعیف گردید و نشانه‌های این حال‌وهوای اجتماعی نیز در برخی عرصه‌ها ظهور کرد. اما اینک، جامعه به چشم خویش مشاهده کرد که ساختارها و نهادها، در آنجا که در سایهٔ «آرمان‌گرایی انقلابی» به حرکت درآمدند، فتح‌الفتوح چشمگیر و شاهکار حیرت‌انگیز آفریدند؛ چنان‌که در ساحت فن‌آوری‌های نظامی، همگان با یک «شگفتانهٔ تاریخی» مواجه شدند و انگشت حیرت گزیدند. باید تأمّل کرد که چگونه می‌توان این رهیافت را از «ساحت نظامی» به «ساحت اقتصادی» نیز سوق داد و در این‌جا نیز، طعم کامیابی و سربلندی را به جامعه چشانید. در مقابل، تجدید حیاتِ سیاست‌های اقتصادیِ لیبرالی و عدالت‌گریز و غرب‌اندیش، تنِ جامعه را رنجورتر و سرمایهٔ اجتماعیِ انقلاب را دچار واگرایی می‌کند. این جنگ، می‌تواند به یک نقطهٔ عطف در زمینهٔ بازسازی سیاست‌های اقتصادی تبدیل بشود و لیبرالیسم اقتصادی را به حاشیه براند.

ناگفته پیداست که ساختارِ امنیتی ما، آلوده و پُرحفره شده و نیازمند بازاندیشی جدّی و بنیادین است. باید به بازنگری‌های کلان و پهن‌دامنه رو آورد و رخنه‌ها و منفذها را شناسایی کرد و مرزها و حصارهای امنیتی را بازآفرینی نمود. حجم نفوذ امنیتی در این جنگ، از برخی غفلت‌ها و قصورها حکایت دارد و گویای این حقیقت است که باید تجدیدنظر ساختاری را در دستورکار قرار داد. از این جمله، باید به ولنگاری و سهل‌انگاری و گشاده‌دستی در مقام حکمرانیِ فضای مجازی اشاره کرد که آسیب‌ها و گزندهای فراوان به همراه داشته و ما را درگیر تله‌ها و چاله‌های امنیتی کرده است. نسبتِ اهمال‌کارانه‌ای که ما با فضای مجازیِ غربی برقرار کرده‌ایم، موجبات نفوذ و شبکه‌سازی‌های ضدامنیتی و مهلک را پدید آورده و زین‌پس نیز اگر بخواهیم به این رهاشدگی و سستی ادامه بدهیم، باز هم گرفتار غافلگیری و حضور دشمن در عمق خانه خواهیم شد.

در زمینهٔ «راهکارها و تدبیرها» موضع ما بدین شرح است که:

تجربهٔ اخیر، در کنار تجربه‌های تلخ و خسارت‌بار دهه‌های گذشته نشان داد که مذاکره، هیچ حاصلی ندارد و گرهی از اقتصاد نمی‌گشاید و حتّی جزئی از «تلهٔ تهاجم» و «عملیات فریب» است. دیگر نباید به مذاکره، به چشم «راه‌حل» نگریست و بر آن اصرار ورزید. مذاکره با چنین دشمنی، خودفریبی و سرگردانی و میدان‌دادن به او برای پیشروی بیشتر است. در دهه‌های گذشته تاکنون، هیچ‌گاه از مسیر مذاکره، نفع و بهره‌ای نصیب ما نشده؛ جز آن‌که «اقتصادِ شرطی‌شده» و «وعده‌های کاغذی»، جامعهٔ ما را دچار تعلیق و سرخوردگی کرد. در تجربهٔ اخیر نیز مشاهده کرده‌ایم که در آن سوی میز مذاکره، طرح عملیات جنگی در دستورکار اینان قرار داشت و از مذاکره، به‌عنوان پوشش فریبنده برای آن طرح اصلی و نهان‌شده، استفاده گردید. بنابراین، مذاکره از معنای حقیقی‌اش تهی شده و به تئاتر سیاستِ سلطه تبدیل گردیده است. مذاکره در روایت دولت‌های غربی، تسلیم‌شدن طرف مقابل به نفع غرب است، نه یک دادوستد برابر و منطقی. اما اگر طرف مقابل، راه تسلیم و ذلّت را در پیش نگیرد و نخواهد حقوق قطعی و طبیعی‌اش را واگذار کند، هم در ادبیات، زبان به تهدید گشوده می‌شود و هم در عمل، جنگ نظامی و موج ترور آغاز می‌شود. براین‌اساس است که اینک، فقط «نظریهٔ مقاومت» در تمام ساحات سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، کارآمد و گره‌گشا است. حتّی آنان که با مقاومت، سرِ سازگاری نداشتند، اینک دریافته‌اند که این رهیافت، یک ضرورت تاریخی است و با تمدّنی که این‌چنین بی‌پروا و وقیحانه، آتش جنگ می‌افروزد و ناجوانمردانه، تهاجم نظامی می‌کند، نباید طریق مصالحه و سازش و حل‌مسئله را در پیش گرفت. تنهاوتنها، این «مقاومت» است که بازدارندگی حقیقی می‌آفریند و می‌تواند دشمنِ تمدّنی و هویّتی را دچار استیصال و عقبگرد کند. گفت‌وگو با این گرگ‌های وحشی و عنان‌گسیخته، یا به تسلیم و زانو زدن و حقارت می‌انجامد، یا به نمایان‌شدن خنجرِ زهرآلودی که در زیر میز مذاکره، پنهان کرده‌اند و به‌ناگهان، آن را در تنِ ایران فرو خواهد کرد. کنار نهادن این تجربه‌های گزاف و ملّی، و تکرار خطاها و ناپختگی‌های گذشته، و آغاز کردن از سطر نخست، امنیّت ملّی ما را دچار چالش می‌کند و حاکمیّت و جامعه را به‌شدّت می‌فرساید. پس باید تفکّر مقاومت را گشاینده و پیش‌برنده دانست و به‌عنوان «طرح اصلی و بنیادیِ ایران» برای پیشرفت و مواجهه با دشواری‌ها و تنگناها انگاشت و به مقوله مذاکره بمثابه تاکتیک نگریست و حسب صلاحدید تصمیم‌گیران کلان نظام، و برای خلع سلاح دشمن و گرفتن بهانه از دست او و خنثی کردن ماجراجویی‌هایش بدان تن درداد.

سرمایهٔ اجتماعیِ ما، در شرایط ثبات و جوشش به سر می‌برد و این جنگ تحمیلی توانست، «انسجام اجتماعی» را در گستره‌ای وسیع، بازتولید و بازسازی کند.

جامعه، به‌روشنی دریافت که تمدّن غربی، به جان و بنیان و قوام و دوام ما طمع کرده و اگر بتواند، افسانهٔ فروپاشی را محقّق خواهد کرد. ازاین‌رو، آشکارشدن مقاصد و نیّات شوم این دیگریِ بزرگ، جامعه را در درون خویش، هماهنگ و هم‌صف کرد و در برابر تهاجمِ بیگانه، وحدت بخشید. این همگرایی، حاصل «درخشش قدرتِ نظام جمهوری اسلامی» در مقابل تعدّی و تجاوز نیز بود و انقلاب نشان داد که توان مقاومت دارد و می‌تواند در برابر یک حملهٔ غافلگیرانهٔ چندوجهی و پیچیده و ترکیبی، واکنش به‌هنگام نشان بدهد و حافظِ شرافت و عزّت و اقتدار ایرانیان باشد. اینک جامعهٔ ما پس از جنگ اخیر، آکندهٔ از حس «سربلندی» و «هیبت» و «عظمت» است و اثری از شکست و حقارت و تسلیم در خود نمی‌بیند. این امکانِ اجتماعی – که برآمده از «تدبیر هوشمندانهٔ رهبر معظّم انقلاب» و «اجتماعی‌شدنِ تفکّر مقاومت» و «تکیه بر فن‌آوری بومی» است – زیربنای بازسازی سرمایهٔ اجتماعی در ایران خواهد شد. بدین‌جهت، باید عناصر مولّد و شکل‌دهنده به آن را – که همگی در عالَم انقلاب اسلامی صورت‌بندی شده‌اند – تداوم بخشید. از این جمله، نظریه‌هایی همچون «ولایت‌فقیه»، «مقاومت»، «استحکام ساخت درونی» و «هویّتِ دینیِ ایرانیان» که متعلّق به انگارهٔ علوم انسانیِ اسلامی هستند باید هرچه بیشتر به پاره‌ای از گفتمانِ اجتماعی تبدیل بشوند. نگاه‌های «برون‌گرا» و «مذاکره‌محور» و «التماسی» و «بیگانه‌گزین»، تجربه شده‌اند و ناکامی و ناتوانی‌شان در عمل، به اثبات رسیده است. ازاین‌رو، باید از آنها عبور کرد و به‌عنوان جایگزین، تقویّت بنیّه و بضاعت داخلیِ ایران را در دستورکار قرار داد. شواهد عینی نشان می‌دهد که بخش عمده‌ای از جامعهٔ ایران، به این نتیجهٔ راهبردی و تاریخی رسیده است؛ چنان‌که از دهه‌های قبل، رهبر معظّم انقلاب بر آن پای فشردند و آن را مطالبه کردند، اما نیروها و جریان‌های فاقد اعتمادبه‌نفس ملّی، به تحقّق آن اهتمام نورزیدند و بیراهۀ مذاکره و تعامل یک‌طرفه با غرب را برگزیدند. این تجربه، باید به اصل‌موضوعهٔ ملّی تبدیل بشود و هر زاویه و شکافی در برابر آن، به‌معنی‌ستیزه‌جویی با واقعیّت تجربه‌شده و وحدت ملّی است. قلمرو و جغرافیای انسجام کلّی، چنین مختصاتی دارد و آنان که دچار بیرون‌زدگی‌های تحلیلی و مسئله‌مندی‌های ناهمگون هستند، باید خود را با اقتضائات این وضعِ ملّیِ جدید، هماهنگ سازند و تفرق و تشتّت پدید نیاورند. همچنان‌که در طول این جنگ، رهبر معظّم انقلاب به واسطهٔ انتصابات بی‌درنگ و طرّاحی‌های میدانی، رژیم صهیونی را گرفتار مرداب «بیچارگی» کرد و آمریکا را به برهوت «پشیمانی» افکند و به این واسطه، جامعه بیش از گذشته به منزلت کانونی و حیاتی ایشان پی برد، اینک نیز باید ایشان را – که نیابت آن وجودِ قدسیِ غایب را برعهده دارند – محور و مدار انسجام و اتّحاد اجتماعی انگاشت و به لوازم آن تن درداد.

ذهنیّت جامعهٔ ایران، دهه‌هاست که در متن «جنگ شناختی» قرار گرفته و دشمن می‌کوشد با روایت‌سازی‌های خود، جامعهٔ را دچار تزلزل و ازخودبیگانگی و زوال معنایی کند. در برابر این موج، هرگز سکوت و محافظه‌کاری روا نیست؛ بلکه باید بیش از همیشه، زبان به «روشنگری اجتماعی» و «تبیین عمومی» گشود و حقایق انقلاب و نظام را بازگفت. خاموشی و انفعال، کمک به جبههٔ فکری و رسانه‌ای دشمن است و موجبات تولّد تردید در بخش‌هایی از جامعه را فراهم خواهد کرد. البته همانند دهه‌های گذشته، تمدنّ غربی دارای یک عقبه و دنبالهٔ داخلی نیز هست که سخنان آن را تکرار می‌کند و روایت‌هایش، موبه‌مو، موازی روایت دشمن است. باید در برابر لیبرال‌های ایرانی که در اینجا، پاره‌ای از عملیات جنگیِ دشمن را در لایهٔ ذهنی و فکری به انجام می‌رسانند، ایستاد و زین‌پس، مجال فتنه‌انگیزی و تردیدافکنی را به آنها نداد. دست‌کم باید از درون، مصونیّت بیابیم و مجال ندهیم که جامعه، دچار تکانه‌های شناختیِ ناشی از کج‌تحلیل‌های اینان بشود. بیانیه‌ای که در این روزها، عدّه‌ای از نیروهای جریان روشنفکریِ سکولار و وابسته به انگارهٔ علوم انسانیِ تجدّدی منتشر کرده‌اند، نمونه‌ای از تلاش برای عادی‌سازیِ مذاکره و سازش و تسلیم است که به‌عنوان علم و موضع کارشناسی، به جامعه القا می‌شود. رسانهٔ ملّی باید هرچه بیشتر، امکان و مجال را برای واسازیِ کج‌روایت‌های لیبرالی و روشنگری دربارهٔ عواقب ناخوشایند آنها فراهم کند. نقادی و ابطال رهیافت‌ها و انگاره‌های تجربه‌شدهٔ ناکام – که دهه‌ها در سیاستِ رسمی و دولتی در جریان بوده و ریشهٔ دشواری‌های امروز هستند – یکی از اولویت‌های اساسی است. این جنگ، باید نقطهٔ عطف و لحظهٔ چرخش از سیاستِ آزموده‌شدهٔ «برون‌اندیش» و «وابسته»، به سیاستِ «درون‌اندیش» و «استقلال‌خواهانه» باشند. ارتباطات و تعاملات بیرونی، هنگامی نافع و مؤثّر خواهند بود که پایه‌ها و زیربناهای ملّی و بومی، استوار و محکم باشند، نه این‌که چشم امید و گشایش به بیرون داشت و امکان‌های بومی و اینجایی را نادیده و ناچیز انگاشت. ما در موقعیّت دگرگونی قرارگرفته‌ایم و می‌توان از ظرفیّت‌های این برهه، برای یک «اجماع ملّی» در امتدادِ گذار بینشی و تحوّل شناختی استفاده کرد. باید چشم‌ها را به تماشای «امکان‌های ایرانی و اسلامی» دوخت و سازوکارهای تحقّق‌یابیِ قابلیّت‌های اینجایی و بومی را کشف کرد. ما در زمانهٔ «پیچ تاریخی» و «افولِ تمدّن غربی» و «شرقی‌شدن قدرتِ جهانی» و «تولّد ایران قوّی» قرار داریم و اینک جامعه، بیش از همیشه، مهیا و خواهان حرکتِ جهشی به سوی آرمان‌های اصیل انقلاب و رقم‌زدن طرح ایرانی-اسلامی برای پیشرفت مستقل و درون‌زا است.

دیگر این‌که امروز، «جبههٔ جهانیِ مقاومت» در سطح فرادیانی و فرامذاهبی و فراسرزمینیَ تشکیل شده است؛ چنان‌که بسیاری از جوامع و جماعات، بر این باور هستند که باید در برابر رژیم صهیونی و آمریکا ایستاد و آنها را به عقب راند. این وضع تاریخی، همان وعده‌ای است که امام خمینی در سال‌های آغازین پیروزی انقلاب اسلامی داد و اینک ما به عیان، تولّد و تحقّق آن را مشاهده می‌کنیم. پارهٔ عمدهٔ جهانیان، همدل و هم‌درد با فلسطینیانِ غزه‌نشین هستند و توحش و بربریّتِ بی‌مثالِ رژیمِ صهیونی را برنمی‌تابند و حمایت‌های آمریکا و دولت‌های اروپایی را به‌سختی، ملامت می‌کنند. این جبههٔ تاریخی و جهانی، باید صورت‌بندی فکری و نظری بیابد و در برابر دیگری‌اش که جبههٔ طاغوت و تفرعن و استکبار تجدّدی است، حضور مفهومی و معرفتی را نیز تجربه کند.

اسامی امضاکنندگان بیانیه بدین شرح است:

علی اکبر رشاد، علی مصباح، سیدسجاد ایزدهی، محمد عرب‌صالحی، محمدعلی متفکرآزاد، مسعود اسماعیلی، محمدباقر سعیدی روشن، قاسم ترخان، سیدحسین میرمعزی، مجتبی مصباح، رمضان علی‌تبار، علی فضلی، محمدجواد رودگر، احمدحسین شریفی، مهدی جمشیدی، محمدرضا سنگری، حسین کچویان، مهدی عباس زاده، احسان رحیمی، حسین جلالی، حامی عباسی، مختارعلی رضائی، حسین رمضانی، محمدرضا کرمی، محمد امین علینقی لنگری، علی آقا پیروز، سید علیرضا عالمی، ابوالحسن حقانی، مهدی امیدی نقلبری، سید رضا حسینی، جواد اکبری مطلق، محمد حسین پورامینی، حبیب کارکن بیرق، فروغ شجاع نوری، محمود دهقانی، احمد حیدرپور، مجتبی مختاریان، ایوب زارع‌خفری، محمد سعدی، سید علی حسنی، علی انتظاری، موسی مهدی‌هاشمی، محمد باقر پورامینی، دکتر انسیه نوراحمدی، سید سعید زاهد زاهدانی، مریم سادات قریشی، فاطمه پورحسن درزی، داود حسین‌پور، محمدعلی اسلامی، حامد منتظری مقدم، عباس روزبهانی، سعید مسعودی پور، احمدعلی یوسفی، جواد لطفی، حسین مطیعی، رفیع اله ثرایی، فاطمه پورمسجدیان، باقر ابراهیمی، سید محمد سجاد شمس‌الدین، ابوالفضل حقیقت نیکو، محمد صالح حسنی سعدی، محمدزرقانی، مهدی مهدوی اطهر، سید محمد حسینی، یوسف دانشور نیلو، طاهره ماهروزاده، پرویز تاجیک، علی علمدار، مهدی نادری دانشگاه شیراز، زینب فرهمندزاد، سلمان نعمتی، ابوالفضل ساجدی، عبدالکریم بهجت‌پور، محمد نقیب‌زاده، یوسف قویدل رحیمی، سیده مرضیه علوی، داود پرچم